

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و آخری يجب الاجتناب عما لاقاه دونه».

مروری بر جلسه گذشته

بیان شد که مرحوم آخوند سه فرض را برای ملاقی احد اطراف متصور می داند. قسم اول بین شد که ابتدا علم اجمالی باشد و بعد ملاقات صورت بگیرد، در این صورت از ملاقی اجتناب لازم نیست، چون فرد جدیدی است و حدوث نجاست در او مشکوک است و قاعده طهارت جاری است.

قسم دوم

در این قسم اجتناب از ملاقی لازم است ولی از ملاقا لازم نیست. این مورد گرچه کمی بعید به ذهن می رسد که چطور ممکن است، اصل واجب الاجتناب نباشد ولی فرع واجب الاجتناب باشد. مرحوم آخوند دو مثال برای این فرض مطرح می کنند:

مثال اول: اگر فرض شود علم اجمالی داریم که یا این لباس نجس است یا ظرفی که در آن اتاق وجود دارد. بعد یقین به ملاقات لباس با آن ظرف پیدا می کند. در این صورت ما سه چیز داریم:

1. علم اجمالی به نجاست یا این لباس یا ظرف داخل اتاق
2. علم تفصیلی به ملاقات عبا با آن ظرف داخل اتاق
3. علم اجمالی بین نجاست لباس با عبایی که به آن ظرف ملاقات کرده است.

عبا در علم اجمالی اول و دوم وجود دارد و یقینا نجس است، اما نسبت به ظرف و ثوب هنوز شک وجود دارد و مجرای برائت است. در نتیجه علم اجمالی اول اثرش نسبت به آن ظرف از بین می رود و غیر منجس می شود. علم اجمالی دوم هم می گوئیم یا این عبا نجس است یا آن لباسی که به آن ظرف خورده است. لباس در داخل علم اجمالی دوم قرار می گیرد و در نتیجه این وجوب اجتناب دارد. نتیجتا این می شود این لباس که عنوان ملاقی را دارد با آن ظرف، این لباس وجوب اجتناب دارد ملاقی وجوب اجتناب دارد؛ اما ملاقا چون علم اجمالی اثرش نسبت به او از بین رفته دیگر او وجوب اجتناب ندارد.

مثال دوم: اگر بعد از آنکه ملاقات صورت گرفت یکی از اطراف از محل ابتلا خارج شود، ملاقی جای آن می نشیند و باید مثل ملاقا اجتناب شود ولی آن فرد از محل ابتلا خارج شده است و اجتناب از آن لازم نیست.

قسم سوم

ملاقی و ملاقا را باید اجتناب کرد در این صورت ابتدا ملاقات صورت گرفته است و بعد علم اجمالی محقق شده است، مثلاً ابتدا لباس با یکی از دو ظرف ملاقات کرد و بعد علم اجمالی به نجاست یکی از دو ظرف پیدا کردیم که به تبع لباس نیز داخل علم اجمالی است و باید اجتناب شود.

نظر استاد

گرچه اشکالاتی بر تقسیم بندی مرحوم آخوند مطرح شده است؛ اما کلام ایشان عرفی به نظر می رسد. به هر حال ملاقی غیر از اطراف علم اجمالی است و لزومی ندارد داخل در علم اجمالی باشد مثل این است که ابتدا بگویند حاضرین در مجلس به آنها مقداری پول تعلق می گیرد هر کس از قبل آمده است، مورد این پول است که به او بدهند ولی بعد از این اعلام اگر کسی بیاید و بنشیند عرف می گوید تو دیگر بعد از اعلام مستحق این پول نیستی. در صورت اول که بیان شد کاملاً چنین است ملاقی طرف علم اجمالی نیست و فرد جدیدی است. در صورت سوم از ابتدا داخل بوده است و علم اجمالی ما سه طرفه است و باید از هر سه اجتناب شود.

در قسم دوم نیز مثل انحلال است چون یک فرد که عبا باشد قطعاً نجس است؛ اما لباس یا ظرف آب مشکوک است و مجرای برائت خواهد بود.

توضیح عبارت

«و آخری يجب الاجتناب عما لا قاه دونه»، اجتناب واجب است، از ملاقی دون الملاقا؛ اما از چیزی که ملاقات کرده است او را، یعنی عن الملاقی، دونه، یعنی دون الملاقا. حالا کجاست؟ دو تا فرض را مرحوم آخوند بیان می کنند. 1 - «فیما لو علم إجمالاً نجاسته»، یعنی نجاست الملاقا، «أو نجاسة شيء آخر»، علم اجمالی پیدا می کنیم یا این عبا که شيء آخر است نجس است یا آن ظرفی که در آن اتاق هست نجس است که آن ظرف در مثال ما ملاقا می شود. «ثم حدث العلم بالملاقاة»، حادث می شود علم، این علم علم تفصیلی است. اینجا سه تا علم داریم: یک علم اجمالی اول، یک علم تفصیلی، یک علم اجمالی دوم.

علم اجمالی اول، علم اجمالی داریم یا این عبا نجس است یا آن ظرف در اتاق. علم دوم علم تفصیلی است. علم تفصیلی داریم به اینکه لباس صوب با آن ظرف در آن اتاق ملاقات کرد. حدث العلم یعنی علم تفصیلی بالملاقاة. سوم، «و العلم»، یعنی حدث العلم. این علم می شود علم اجمالی. یعنی «حدث العلم الاجمالي دوم، بنجاسة الملاقی أو ذاك الشيء»، ذاک الشيء همان عباس است. علم اجمالی دوم پیدا می کنیم یا لباس نجس است یا عبا نجس است. علم اجمالی دوم علم به نجاسة الملاقی أو ذاك الشيء.

ذاک الشيء همان نجاسة الآخر است. دوباره بیا بیدر عبارت، «فیما لو علم إجمالاً نجاسته»، نجاسته به چه می خورد؟ ملاقا. أو نجاسة شيء آخر، شيء آخر عبا است. ما ملاقا را مثال زدیم به آن ظرفی که در اتاق دیگر است. عبا شيء دیگر. ثم حدث علم تفصیلی به ملاقا. علم تفصیلی به ملاقات یعنی صوب ملاقات پیدا کرد با آن ظرفی که در آن اتاق است. این یک. «والعلم بنجاسة الملاقی أو ذاك الشيء أيضاً»، یعنی علم اجمالی پیدا می کنیم یا ملاقی نجس است، صوب یا ذاک الشيء که همان عبا هست.

«فإنَّ حال الملاقا في هذه الصورة بعينها حال ما لاقاه»، ما لاقاه همان ملاقي می‌شود. حال ملاقا در این صورت «بعینها» همان حالا ملاقي است در صورت سابق است. یعنی چه این به عین همان است؟ «في الصورة السابقة في عدم كونه طرفاً للعلم الإجمالي»، در اینکه این دیگر طرف برای علم اجمالی نیست. عرض کردیم علم اجمالی دیگر اینجا اثر خودش را از دست می‌دهد. ما در علم اجمالی اول علم اجمالی پیدا کردیم یا عبا نجس است یا آن ظرفی که در آن اتاق است. در علم اجمالی دوم علم اجمالی پیدا می‌کنیم که یا عبا نجس است یا آن لباسی که ملاقات پیدا کرده با آن ظرف. دقت کنید اینجا همه فرضشان هم در یک زمان است.

یعنی یک وقتی هست که من علم اجمالی پیدا می‌کنم یا عبا نجس است یا ظرف در صبح. عصر، علم اجمالی پیدا می‌کنم یا عبا نجس است یا یک ظرف دیگری که مربوط به عصر باشد. او اصلاً ربطی به بحث ما ندارد. فرض ما فرضی است که ظرف زمانی معلوم یکی است. یعنی من الان علم اجمالی پیدا کردم در ساعت 10 یا عبا نجس است یا آن ظرف در آن اتاق. حالا دو سه ساعت دیگر گذشت بعد از دو سه ساعت علم اجمالی پیدا می‌کنم که در همان ساعت 10 یا عبا نجس بوده یا آن لباسی که با آن ظرف ملاقات پیدا کرده است. نتیجتاً این می‌شود عبا علی کلّ تقدیر وجوب الاجتناب دارد ظرف اول که در دایره علم اجمالی بود علم اجمالی اثر خودش را نسبت به او از دست می‌دهد.

علتش را عرض کردیم علم اجمالی باید پرتویش نسبت به جمیع الاطراف علی السببه باشد به همان مقداری که می‌گوید از این وجوب اجتناب هست به همان مقدار هم گردن شما وجوب اجتناب از دیگری را بیاورد. حالا اگر گفتیم چه شما از آن ظرف اجتناب بکنید چه نکنید از عبا وجوب اجتناب هست. این یک چیزی البته نه اینکه مصداق او باشد. شبیه باب انحلال است. شما در باب انحلال علم اجمالی آنجائی که علم اجمالی منحل بشود به یک علم تفصیلی. وقتی منحل به علم تفصیلی شد می‌گوییم این طرف معین تکلیفش دیگر روشن شد. وقتی این طرف معین تکلیفش روشن شد علم اجمالی اثر خودش را نسبت به طرف دیگر از دست می‌دهد. اینجا هم همینطور است.

با فرض این است که ما واقعا دو تا طرف بیشتر نداشته باشیم اگر در زمان دیگر علم اجمالی پیدا بکند به اینکه سه چیز نجس بوده یا این عبا یا این ظرف یا این لباس، این یک بحث دیگری دارد. با فرض این است که ما اول یک چیزی را مسلم قرار می‌دهیم که علم اجمالی من دو طرف بیشتر ندارد؛ مثلاً می‌گوییم این نجاستی که وارد این مکان شد، این طوری است که از این دو حال خارج نیست. یا پرش عبا را گرفت و آن ظرف، این اول علم اجمالی پیدا کرده، بعداً تقریباً طرف علم اجمالی یا به یک بیان دیگر، اصلاً ملاقا حقیقتاً اینجا از طرف علم اجمالی خارج می‌شود علم اجمالی پیدا می‌کنم که یا این عبا نجس شد یا آن لباسی که با آن ملاقا ارتباط پیدا کرد که ملاقا از طرف علم اجمالی دیگر خارج می‌شود. با این فرض ما داریم در اینجا جلو می‌رویم والا عرض کردم اصلاً همه این سه صورتی که مرحوم آخوند گفتند بعضی از اصولیین و اینها گفتند نه همه‌اش سه طرف می‌شود، چهار طرف تا ملاقي بیاید، ملاقي اول سه طرف می‌شود، ملاقي دوم چهار طرف می‌شود، ملاقي سوم پنج طرف می‌شود. هر ملاقي اضافه بشود یک طرف علم اجمالی اضافه می‌شود؛ اما مسئله اینطوری نیست. مسئله این است که آنی که طرف هست، در دایره معلوم بالاجمال ما قرار دارد ملاقي حقیقتاً از دایره معلوم خارج است و به حسب الفرض. وقتی خارج است خود آن یک تکلیف جدیدی دارد.

«وأنه»، یعنی این ملاقا، «فرد آخر علی تقدیر نجاسته واقعا غیر معلوم النجاسة أصلاً»، این ملاقا اگر واقعا نجس باشد معلوم النجاسة نیست. «لا إجمالاً ولا تفصيلاً»، یعنی نه علم اجمالی داریم به نجاست ملاقا و نه علم تفصیلی داریم. «و كذا لو علم بالملاقاة»، علم به ملاقات اول پیدا کنیم، «ثم حدث العلم الإجمالي و لكن كان الملاقي خارجاً عن محل الابتلاء»، ملاقا از محل ابتلا خارج باشد، «في حال حدوثه و صار مبتلى به بعده»، در حالی که این ملاقا حادث شده از محل ابتلا خارج بوده است. وقتی از محل ابتلا خارج بوده علم اجمالی نسبت به او منجزیت ندارد؛ اما بعداً داخل در محل ابتلا بیاید اینجا هم از مواردی است که اجتناب از ملاقي واجب است؛ اما اجتناب از ملاقا در آن فرضی که از محل ابتلا خارج هست، اجتناب از او واجب

نیست.

بله. آنچه که در خارج مطلب گفتیم این بود که در حال حدوث داخل در محل ابتلا باشد بعداً خارج بشود این هم می‌شود. بالاخره ما یک فرضی را می‌خواهیم بیاوریم که در یک زمانی ملاقی واجب الاجتناب باشد ملاقا نباشد، هر زمانی از محل ابتلا خارج باشد همین است چه زمان حدوثش، چه بعد الحدوثش. حالا مرحوم آخوند این طرف را بیان فرمودند. اگر ملاقا در زمان حدوثش از محل ابتلا خارج باشد فعلیت پیدا نمی‌کند. اگر ملاقا در حال حدوثش از محل ابتلا خارج بوده فقط ملاقی واجب الاجتناب می‌شود دون الملاقا. حالا اگر ملاقا در حال حدوثش واجب الاجتناب یعنی محل ابتلا باشد بعداً یقین پیدا کنیم به خروج از محل ابتلاء، اینجا هم باز مسئله همینطور است. اینجا هم باز اجتناب از ملاقات دیگر واجب نیست.

الان دوتا ظرف بیاورند جلوی ما قرار بدهند ما علم اجمالی پیدا کنیم به اینکه یکی از این دو تا نجس است، بلافاصله یکی از این ظرف‌ها را بردارند ببرند آن طرف کره زمین، آیا اینجا که بعداً از محل ابتلا خارج می‌شود باز ما می‌توانیم بگوییم تکلیف نسبت به آن ظرفی که از محل ابتلا خارج شده فعلیت دارد؟ ندارد دیگر. اگر فرض کنید این دو ظرف بطور کلی از بین رفت، اینجا ما می‌توانیم بگوییم وجوب اجتناب هنوز هست؟ خیر. اینجائی هم که یک ظرفی بعداً از محل ابتلا خارج شده همین است حالا این نظر ماست حالا آن فرضی که خود آخوند می‌گوید را شما بگیرید که اول خارج از محل ابتلا بوده بعداً داخل در محل ابتلا می‌شود.

«و ثالثة يجب الاجتناب عنهما»، قسم سوم آنجائی است که اجتناب هم از ملاقی هم از ملاقا واجب است، «فیما لو حصل العلم الإجمالي بعد العلم بالملاقاة»، آنجائی که علم اجمالی بعد از علم به ملاقات باشد، «ضرورة أنه حينئذ نعلم إجمالاً»، اینجا به صورت اجمال ما می‌دانیم، «إما بنجاسة الملاقي و الملاقی»، این یک طرف، «أو بنجاسة الآخر» به نجاست دیگر، «كما لا يخفى». اینجا اول ملاقات حاصل شده این لباس به این ظرف خورد. بعداً من علم اجمالی پیدا می‌کنم یک نجسی در این میان هست، خب وقتی علم اجمالی پیدا شد یک طرفش می‌شود آن شیء یک طرفش می‌شود ملاقی و ملاقا. «فیتنجز التكليف بالاجتناب عن النجس في البین»، تکلیف به اجتناب از نجس، تنجز پیدا می‌کند «و هو الواحد أو الاثنان». این نجس یا آن یکی است یا این دوتا. اثنان یعنی ملاقی و ملاقا.

مقام اول در بحث اصالة الاشتغال که بحث دوران امر بین المتباینین بود تمام شد. مقام دوم در دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی است که حالا این را ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين